# جلسه83

# بررسی وجه پنجم

وجه پنجم برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه و تنفیذ آثار آن، این بود که اگر شخصیت حقوقیه معتبر نباشد، به لحاظ نوع مکلفین حرج شدید لازم می آید، یا اختلال نظام لازم می آید و لوازم فاسدی به وجود خواهد آمد، لذا از بطلان لوازم، کشف از عدم ملزوم می کنیم و این که شخصیت حقوقیه معتبر است.

گفتیم در این جا دو نکته وجود دارد:

نکته اول این بود که آیا همه مواردی که به عنوان مثال مطرح شده، از موارد ترتب لوازم فاسده است یا نه. در برخی مثال ها جای مناقشه بود؛ چون مثال ها شقوق و انحائی داشتند که به لحاظ برخی شقوق، این لوازم مترتب نمی شدند. بله در برخی موارد، مثل جایی که اموال دولت یا اموال بانک، مسبوق به ید مسلمان باشد، این شبهه (ترتب لوازم فاسده) وارد است و تصرفات افراد حرام خواهد شد.

اما نکته دوم این است که در تقریب گفته شد نظریه مجهول المالک اقتضاء می کند که افراد باید با چنین اموالی، معامله مال مجهول المالک کنند که لزوم صرف درفقراء می باشد. سوال این بود که آیا رافع حرج و رافع اختلال نظام، خصوص اعتبار و نفوذ شخصیات حقوقیه (مثل شخصیات حقیقیه) است، یا این که راه فرار از حرج و اختلال نظام منحصر به این نیست؟

یکی از اموری که در حل مساله موثر است، این است که مصرف مال مجهول المالک را چه چیزی بدانیم. آیا مصرف مجهول المالک، فقراء هستند، یا این که امر مجهول المالک به امام علیه السلام موکول است و مجهول المالک به عنوان مال امام، در امور عامه صرف می شود. جواب این سوال، در حل مساله دخل دارد.

اگر طبق رأی معروف قائل شدیم به این که مصرف مجهول المالک فقراء هستند لاغیر( لذا مثلا مال مجهول المالک را نمی توان برای تعمیر مسجد وامثال آن صرف کرد) این اشکال مسجل می شود که طبق عدم اعتبار شخصیت حقوقیه، این اموال مجهول المالک است و غیر از فقراء نمی توانند در آن تصرف کنند.

اما ممکن است در مال مجهول المالک قائل به نظر دیگری شویم. گفته شده برخی روایات باب لقطه، مثل روایت داود بن یزید دلالت بر این مطلب دارند که امر مجهول المالک به ید امام است؛ چون حضرت در جایی که مورد از موارد مجهول المالک بود، فرمود «ما له صاحب غیری» و از این تعبیر استفاده شده است که امر مجهول المالک، موکول به امام است، نه این که مصرف آن فقراء باشد. بلکه در زمان حضور به هر نحوی که امام معصوم صلاح بداند مصرف می شود و در زمان غیبت، مثل نصف الخمس است که فقیه به نحوی که مصلحت بداند و رضای معصوم را احراز کند مصرف می کند. پس طبق این نظر، کیفیت تصرف در مجهول المالک با فقیه به عنوان حاکم شرع است. یکی از انحاء تصرف در مجهول المالک این است که فقیه معاملات واقع شده بر این مال را اجازه کند، و این اجازه از این باب نیست که معامله شخصیت حقوقی امضاء شده، بلکه از آنجایی که معامله با مال امام واقع شده، فقیه به عنوان کسی که می تواند در اموال امام تصرف کند معامله را امضاء می کند، مثل کسی که معامله ای بر مال او واقع شده و آن معامله را امضاء می کند.

پس اگر با استناد به روایت داود بن یزید قائل به نظر دوم شدیم و امر مجهول المالک را موکول به امام دانستیم، این اشکال (ترتب لوازم فاسده) وارد نخواهد بود، و چنین نیست که رفع حرج و رفع اختلال نظام منحصر به امضاء و اعتبار شخصیت حقوقیه باشد، بلکه از راه تنفیذ معاملات توسط فقیه به عنوان نائب امام، حرج و اختلال نظام رفع خواهد شد.

حاصل مطلب این که اشکال وقوع مکلفین در حرج بر اساس نظر اول در مجهول المالک اشکال واردی به نظر می رسد، و همین فی نفسه کافی است برای اثبات امضاء شخصیات حقوقیه،باتوجه به اين که ازقسم ثاني از ادله نفی حرج می توان حکمی را (که ازعدم ثبوت آن درشريعت وقوع نوع مکلفين درحرج شديد لازم می آيد) اثبات کرد.

اما بايد توجه داشت که از این دلیل، امضاء همه شخصیات حقوقیه قابل استفاده نیست به این نحو که هر گاه عده ای در جایی جمع شدند و شخصیت حقوقیه ای اعتبار کردند ، امضاء آن از اين وجه استفاده شود، بلکه این وجه فقط نسبت به شخصیات حقوقیه عام (که مورد ابتلاء نوع مکلفين است) جاری است. پس وجه پنجم فی الجمله و برای اثبات شخصیات حقوقیه ای که که محل ابتلاء عامه مردم هستند، مفید است.

# وجه ششم

وجه دیگر برای امضاء شخصیات حقوقی که در برخی کلمات به آن استناد شده، تمسک به روایاتی است که از آنها استفاده شده است که ائمه (علیهم السلام) تصرفات شخصیات حقوقیه را امضاء و تنفیذ کرده اند، ولو برای متصرف جائز نبوده که متصدی اداره آن شخصیت حقوقیه شود، اما وقتی متصدی شد و تصرف کرد، ائمه تصرفات و معاملات او را امضاء کرده اند. این روایات، قابل تقسیم به طوائفی هستند. طائفه اول روایاتی است که ازآنها استفاده می شود نسبت به تصرفاتی که از سلاطین و عمال سلاطین درتمليک اموال صادر می شود، حکم به نفوذ شده است با اينکه دراين اموال تصرف افراد بعنوان شخصيت حقوقی وجود دارد . مورد استشهاد روایاتی است که در آنها بیان شده هم خود ائمه عليهم السلام جوایز را از سلاطین جور قبول می کردند، و هم به مومنین اجازه داده شده که چنین مالی را قبول کرده ودرآن تصرف کنند. برخی روایات این طائفه در باب 51 از ابواب ما یکتسب به نقل شده است.